مبانى اعتقادى مهدويت (1(

مسعود پور سيد آقايى

ديدگاه‏ها

مسأله‏ي مهدويّت به خاطر ابعاد متعدد آن از منظرهاي مختلف و زواياي گوناگون قابل بررسي‏است. مي‏توان آن را از جنبه‏هاي اعتقادي،(1) تاريخي،(2) فلسفه‏ي تاريخ،(3) روان‏شناختي، تربيتي، اجتماعي و... مورد كنكاش و بررسي قرار داد. نوع رويكرد به مسأله و تعيين حوزه‏ي بحث و زاويه‏ي ديد براي اتخاذ روش مناسب با آن حوزه و به دست آوردن نتايج صحيح و پرهيز از اشتباه ضرورتي تام دارد.

آن‏چه در اين‏جا ارايه مي‏شود، نگاه به مهدويت از منظر اعتقادي است. اين نگاه، حوزه‏اي وسيع و پردامنه را در برمي‏گيرد و نسبت به ديگر رويكردها به خاطر مبنا و ريشه‏اي بودن آن از نقشي مهم‏تر و اهميتي دو چندان برخوردار است.

مباني اعتقادي‏

همان‏طور كه اشاره شد حوزه‏ي مباحث اعتقادي مهدويت، حوزه‏اي وسيع و گسترده است. آن‏چه ما از آن گفت‏وگو مي‏كنيم نه تمامي اين مباحث كه مباني و ريشه‏هاي اساسي بحث مهدويت است.

مهدويت و اعتقاد به امام زنده‏ي غايب برخاسته از ريشه‏ها و پايه‏هاي مستحكمي است كه ما از آن، به مباني اعتقادي ياد مي‏كنيم. بدون اين پايه‏ها و ريشه‏هاي عميق برخاسته از براهين عقلي و نقلي، هيچ رويشي شكل نمي‏گيرد و دوامي نمي‏آورد. برخي از مباحث قابل طرح در مباني مهدويت عبارتند از:

1 - امامت (اهميت، ضرورت، ويژگي‏ها، راه انتخاب و...)

2 - مهدويت از منظر آيات و روايات (شيعه و سني)

3 - نظري اساسي به مجموعه‏ي احاديث مهدويت‏

4 - دلايل تولد امام مهدي(عج)

5 - فلسفه‏ي غيبت‏

6 - نقش امام در عصر غيبت (فوايد امام غايب)

7 - وضعيت شيعه در عصر غيبت (ولايت فقيه)

8 - قيام و انقلاب، پيش از قيام حضرت‏

9 - وظايف شيعه در عصر غيبت‏

10 - طول عمر حضرت‏

11 - انتظار

12 - ديدار با حضرت‏

13 - جايگاه حضرت (بررسي افسانه‏ي جزيره‏ي خضرا)

14 - ويژگي‏هاي ياران حضرت‏

15 - علايم و شرايط ظهور

16 - حكومت جهاني (امكان، شكل و...)

17 - سيره‏ي حضرت (در عصر غيبت و ظهور)

18 - دين در عصر ظهور و....

از اين مجموعه بدون ترديد مهم‏ترين و ريشه‏اي‏ترين مسأله همان مباحث امامت و ضرورت آن است. مناسب است قبل از پرداختن به ضرورت امامت اشاره‏اي به اهميت و جايگاه و بستر اين بحث داشته باشيم. مقصود از جايگاه، روشن كردن اين نكته است كه بحث امامت، به چه زمينه‏هايي احتياج دارد و در چه فضايي مطرح مي‏شود و اساساً در بستر و سير مباحث اعتقادي در چه جايگاه و رتبه‏اي قرار مي‏گيرد.

1 - اهميت امامت‏

شيعه با اعتقاد به امامت گره خورده است و با اين طرح، راه خويش را در تاريخ آغاز كرده و در اين راه رنج‏ها برده است، تا آن‏جا كه به اعتراف برخي محققان(4) آن‏قدر كه در اين راه شمشير كشيده شد و جان‏فشاني شد، در هيچ برهه‏اي از زمان و در مورد هيچ يك از ديگر آموزه‏هاي دين، شمشير زده نشده و جان‏فشاني نشده است.

اين جان‏فشاني و اهتمام، از آن‏جا برخاسته كه به گفته‏ي قرآن، امام مكّمل دين و متمّم همه‏ي نعمت‏هايي است كه خداوند در هستي قرار داده است.(5) رسول‏صلي الله عليه وآله آن‏قدر كه به اين امر سفارش مي‏كرد به هيچ‏يك از امور ديگر سفارش نمي‏كرد(6) و آن‏قدر كه براي اين مهم از اولين روزهاي دعوت علني تا آخرين لحظات عمرش در بستر بيماري، گام برمي‏داشت و اقدام مي‏كرد، براي هيچ كار ديگري اقدام نمي‏كرد و زمينه‏سازي نمي‏نمود.(7)

امروز و در اين نسل، ما امامت را پذيرفته‏ايم، ولي هنوز براي بسياري از ما، طرح امامت و در نتيجه، بحث امام زمان (عج) گنگ و مبهم مي‏باشد و به صورت ميراثي از آن پاسداري مي‏شود. ميراثي كه هنوز عمق و ضرورتش را نچشيده‏ايم.

طرح‏هايي كه امامت را براي چند نسل بر اساس نص و سنت مي‏گيرند و سپس شورايي حسابش مي‏كنند. و طرح‏هايي كه امامت را در حد رهبري تفسير مي‏كنند و شرايطش را حذف مي‏كنند، خواه از نسل علي‏عليه السلام يا ديگري و طرح‏هايي كه امامت را موروثي و سلطنتي و نور چشم بازي خيال مي‏كنند. و طرح‏هايي كه امامت را غيرقابل تحليل مي‏شناسند و بر اساس تعبد با تمام ابهامش باورش مي‏كنند. تمام اين طرح‏ها، امامت را نفهميده‏اند و جايگاه و بنيادهايش را نشناخته‏اند و در تاريكي تير انداخته‏اند.

شايد اين همه تفسير و تأويل از آن‏جا مايه مي‏گيرد كه ما حكومت‏ها را در همين اشكال موجود دنبال مي‏كنيم و در ميان همين سيستم‏ها نقد مي‏زنيم و از آن‏جا كه هيچ‏كدام از اين‏ها با امامت نمي‏خواند يا از كنار آن مي‏گذريم يا آن را تخفيف مي‏دهيم تا مورد قبول روشنفكران قرار گيرد.

شايد اين گمان‏ها از اين‏جا برخاسته‏اند كه ما امامت را مبهم طرح كرده‏ايم و آثار و مرزها و اثراتش را نشان نداده‏ايم و اين طرح حكومتي را جدي نگرفته‏ايم.

اگر ما جايگاه امامت را بشناسيم و ضرورتش را لمس كنيم، بر اساس همان ضرورت، وجود امام زمان (عج) را احساس مي‏كنيم و از زير بار اشكال‏هاي بني‏اسراييلي، آزاد مي‏شويم و بر اساس همان ضرورت و احساس به عشقي از امام مي‏رسيم. آن هم نه عشقي ساده و سطحي، كه عشق شكل گرفته و جهت يافته و تبديل شده به حركت و به سازندگي مهره‏هايي كه اين حكومت سنگين و بلند به آن احتياج دارد.

2 - بستر بحث‏

با پذيرش اعتقاد به خدا و ضرورت وحي و رسالت، به امامت مي‏رسيم. با پذيرش و اثبات اين نكته كه خدايي هست و ما محتاج اوييم كه: يا ايها الناس انتم الناس الفقراء الي اللّه(8) از حكم و خواسته‏ي او مي‏پرسيم و به ضرورت وحي و دين و اضطرار به رسول و حجت مي‏رسيم. اين همان جرياني است كه در اذان و دعا نيز نشان دارد.

در اذان پس از تكبير به توحيد مي‏رسيم و ادامه‏ي توحيد رسالت است و ادامه‏ي رسالت، امامت. چه بگويي و چه بگذري كه دست‏آورد رسول احتياج به وصي و محافظي دارد. در دعا نيز مي‏خوانيم: اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك الله عرفني رسولك... اللهم عرفتني حجتك....(9)

ارتباط ضرورت حجت با ضرورت وحي و اضطرار و افتقار الي الله، ارتباطي اساسي و تنگاتنگ است. بحث ضرورت و اضطرار الي الحجة به دنبال اضطرار به خدا و غيب و معاد و وحي مطرح مي‏شود و مي‏بينيم كه مرحوم كليني در كافي، بحث را با همين عنوان دقيق و حساب‏شده‏ي اضطرار الي الحجة آغاز كرده است.

اين خلاصه احتياج به توضيح دارد: با درك ضرورت و اضطرار به دين - و نه انتظار از دين - كه برخاسته از اين نكته است كه امكانات حسي، تجربي، عقلي و قلبي و غريزي آدمي، پاسخ‏گوي روابط عظيم انسان با خودش و با اشياء و افراد آن هم با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهاي محتمل انسان با عوالم ديگر نيست و به ناتواني و نارسايي اين نيروها و امكانات براي اين انسانِ بيشتر از هفتاد سال رسيديم. ناچار ضرورت وحي و دين مطرح مي‏شود و در فرض ضرورت، ديگر تحليل‏هاي فرويدي و يونگي و اريك فرومي يا تحليل‏هاي طبقاتي و تاريخي جايگاهي نخواهد داشت. چون اين‏ها آن جايي مطرح مي‏شوند كه دين، ريشه در ضرورت نداشته باشد و آن‏جاست كه بايد جواب داد چرا امري غير ضروري اين‏گونه در زندگي انسان از گذشته تا حال تأثيرگذار يا مطرح بوده است. با اين احتمال و اضطرار به وحي و مذهب، ديگر مذهب امر معقول يا يك راه از ميان تمامي راه‏ها نيست كه مذهب تنها راه است؛ و حداقل اين چنين مذهبي، تمامي روابط انسان با خود، با اشياء و با افراد ديگر است و براي اين انساني كه تجربه و علم نمي‏تواند پاسخ‏گوي روابط اين آب و نان و خوابيدن با دنياهاي محتمل با روابط احتمالي پيچيده باشد، حداقل مذهب در حوزه‏ي حيرت‏ها و يا احكام و شرايع نيست، بلكه تمامي زندگي عادي است. اگر ما از اثبات خدا و معاد و وحي به احتياج به خدا و معاد و وحي روي بياوريم و با اين افتقار و اضطرار آغاز كنيم، ديگر به انتظار از دين نمي‏پردازيم؛ چون انتظار يك حالت است و اضطرار يك واقعيت. چه بسا تو هيچ انتظاري هم از دين نداشته باشي، اما اين رسول است كه با تو كار دارد و شروع كننده است. دين با رسول آغاز مي‏شود و رسول با دگرگون كردن تلقي انسان از خويش، اضطرار به مذهب و احتياج به دين را در جان انسان مي‏نشاند. حتي اگر اعراض كند و يا انگشت در گوش خود بگذارد. آن‏جا كه دين با رسول آغاز مي‏شود، ديگر از انسان نمي‏پرسند كه از دين چه انتظاري داري كه مي‏گويند: تو محتاجي، تو مفتقري، تو مضطري. انتم الفقراء الي الله و الله هو الغني الحميد.(10)

آزادانديش‏ترين دين شناسان چون از اين نقطه كه ضرورت يا عدم ضرورت دين است، آغاز نكرده‏اند، گرفتار شده‏اند و در واقع با اين پيش فرض كه دين ضروري نيست و يك راه در كنار ديگر راه‏هاست، به تحليل آن پرداخته‏اند و در حد يك امر قدسي به آن روي آورده‏اند و همين پيش فرض براي گرفتاري آن‏ها كافي است. چون فرض ديگري هم هست و آن ضرورت و اضطرار به دين است و آن هم با اين احتمال كه آدمي بيشتر از هفتاد سال استعداد دارد و بيش از يك زندگي راحت و دام روري بزرگ به او امكانات داده‏اند.

در هر حال با اين بينش از قدر و استمرار و ارتباط انسان، به اضطرار و ضرورت وحي و معاد و رسول مي‏رسيم و با رسول پيوند مي‏خوريم و به همان دليل كه به وحي و رسول محتاجيم، به امام و حجت هم محتاجيم كه امامت ادامه‏ي رسالت است؛ چون به شهادت قرآن دو چيز مانع از كفر آدمي است. يكي قرآن، و ديگري، وجود رسول. كيف تكفرون و انتم تتلي عليكم آيات اللَّه و فيكم رسوله.(11)

به شهادت اين آيه، معلوم مي‏شود كه دو چيز موجب حفظ مردم و مانع از كفر است. اول، تلاوت قرآن و دوم، وجود پيامبر. پس بايد پس از پيامبر، خليفه‏اي باشد كه مانند پيامبر، حافظ امت باشد و كتاب خدا به تنهايي كافي نيست. افزون بر اين‏كه كتاب خدا، شامل همه‏ي قوانين نيست، بلكه به سنت پيامبر نيز احتياج داريم و پس از پيامبر بايد به باب علم او يعني علي‏عليه السلام و عترت پيامبر مراجعه كرد. آناني كه فرياد حسبنا كتاب اللَّه سر دادند، مي‏دانستند كه اين كلام مخالف خود كتاب است كه قرآن مي‏گويد: اطيعوا اللَّه و اطيعوا الرسول. و مي‏گويد: ما ينطق عن الهوي.

3 - ضرورت امامت‏

امام شؤوني دارد(12) كه از جمله‏ي آن‏ها پيشوايي و رهبري جامعه است. امامت كه همان پيشوايي و جلوداري است، طرح سياسي شيعه براي اداره‏ي جامعه است. در نگاه شيعه، آدمي هم‏چنان كه مضطر به وحي است، مضطر به امام معصوم نيز هست.

اين اضطرار و ضرورت از طرق مختلفي قابل استدلال است.(13) آن‏چه در اين‏جا آورده مي‏شود، نگاه به مسأله از منظر ديگري است. در اين نگاه، ضرورت امامت و اضطرار به حجت از دو طريق ديگر بررسي شده است. يك، اهداف حكومت و ديگري، قلمروي حكومت.

1 - 3 - اهداف حكومت‏

امروزه اهداف حكومت‏ها در آزادي و امنيت و رفاه و بهداشت و آموزش خلاصه مي‏شود.(14) اگر اهداف حكومت‏ها فقط همين‏ها باشد، احتياجي به طرح امامت و رهبري شيعه نيست كه همان شورا و انتخاب، راه‏گشا است. اما اگر اهداف حكومت را رشد انسان‏ها در تمامي ابعاد و استعدادها بدانيم يعني همان‏كه قرآن گوشزد مي‏كند.(15) و اين‏كه به آدمي بياموزند كه چگونه با حواس، احساس، فكر، عقل، قلب، وهم و خيال خود برخورد كند و به او هدايت و فرقان و ميزان را ارزاني كنند و او را براي تمامي رابطه‏هاي محتمل و يا مظنون و يا متيقن آماده سازند آن‏وقت چاره‏اي جز پيوند با امامت شيعه و امام معصوم نيست. اين رهبري و سرپرست، هدفي بالاتر از امنيت و پاسداري و بالاتر از رفاه و پرستاري دارد. اين رهبري با هدف آموزگاري و شكوفا كردن استعدادهاي انسان و با هدف تشكيل جامعه‏ي انساني براساس قسط(16) همراه است.

حكومت‏هايي كه جامعه‏ي انساني را تا سرحد يك دام‏پروري بزرگ پايين مي‏آورند، نه تنها به اين همه وحي و كتاب و پيامبر و امام نيازي ندارند كه حتي به عقل هم - قوه‏ي سنجش و انتخاب - هم نيازي نيست كه عقل هم زيادي است و تنها غرايز و فكر - قوه‏ي نتيجه‏گيري - و تجربه براي او كافي است. اين چنين حكومت‏هايي نه تنها اسلامي كه انساني هم نيست؛ چون اين اهداف با اندازه‏هاي عظيم انسان ناسازگار است.

اگر اهداف حكومت را هدايت انسان در تمامي ابعاد وهم، حس، فكر، عقل، قلب و روح او بدانيم، آن وقت بايد به كسي روي بياوريم كه به اين همه آگاه است و از تمامي كشش‏ها و جاذبه‏ها آزاد است و تركيب آگاهي و آزادي همان عصمتي است كه در فرهنگ سياسي شيعه مطرح است و عصمت، ملاك انتخاب حاكمي است كه مردم به آن راه ندارند؛ چون نه از دل‏ها آگاهند و نه بر فردا مسلط هستند.

امام از ما به ما و مصالح ما آگاه‏تر و نسبت به ما از ما مهربان‏تر است. چون آگاهي او شهودي و وجودي است و محبت او غريزي و محدود نيست كه ربوبي و محيط است.

با تغيير اهداف حكومت، معيار انتخاب و روش انتخاب تفاوت مي‏كند. اين چنين اهداف بلندي، معيار و روش ديگري را مي‏طلبد؛ همان معيار و روشي كه در تفكر غني و بينش عميق شيعه مطرح است. همين است كه دين مرضي - خداپسند - دين همراه مقام ولايت است. و رضيت لك الاسلام دينا.(17)

حكومتي كه مي‏خواهد پاسدار امنيت و رفاه باشد، مي‏تواند با شورا و انتخاب مردم مشخص شود، اما حكومتي كه هدف هدايت، رحمت، بينات، ميزان و فرقان را دارد و تمامي نسل‏ها را در نظر مي‏گيرد و تمامي عوالم و بيشتر از هفتاد سال دنيا را ملاحظه مي‏كند، پايه‏ها و ريشه‏هاي ديگري را مي‏طلبد. پايه‏هايي كه ريشه در درك ضرورت و اضطرار آدمي به حجت و امام دارد و با تسليم و اطاعت به همراهي و معيت او مي‏رسد و از تقدم و تأخر نجات مي‏يابد، كه: المتقدم عليكم مارق و المتأخر عنكم زاهق، فمعكم معكم لا مع غيركم.

2 - 3 - قلمرو حكومت‏

قلمرو حكومت تا كجاست؟ تنها در محدوده‏ي خانه و جامعه و هفتاد سال دنيا يا در وسعت هستي و تا بي‏نهايت عمر انسان؟ اگر تنها در محدوده‏ي هميشه‏ي دنيا و 60 سال باشد، نه تنها هيچ نيازي به امام نيست كه به وحي و كتاب و پيامبر هم نيازي نيست؛ چون براي روشن كردن يك چراغ فتيله‏اي، احتياجي به نيروي اتمي نيست. اين محدوده نياز به اين همه استعدادهاي فردي و اجتماعي و عالي ندارد. بلكه غرايز كافي است و به بيش از آن نيازي نيست. اما براي انسان مستمر و مرتبط با تمامي عوالم متيقن و محتمل و مظنون كه از استعدادهاي او برداشته مي‏شود، چاره‏اي جز پيوند با آگاهي كه به تمامي اين مجموعه آگاه باشد، نيست. آدمي بيش از هفتاد سال است و حكومت كه قلمروي آن وسيع‏تر از خانه و جامعه و دنياست، حاكمي مي‏خواهد كه بر اين مجموعه آگاه باشد و بر اين مجموعه مسلط باشد. اگر قدر و استمرار و ارتباط انسان ملاحظه نشود، مي‏توان به همين حكومت‏ها با اين شكل و شمايل‏هاي استبدادي و قراردادي و حكومت فلاسفه و دانشمندان و نخبگان دل‏خوش كرد و با روش‏هاي گوناگون به كنترل حاكم پرداخت و او را به كار مردم كشاند. اما اگر انسان در رابطه‏اي ديگر مطرح شود و در وسعتي ديگر بررسي شود، ناچار موضوع و شكل مسأله به طور كلي دگرگون خواهد شد.

و داستان هم به واقع چنين است كه انسان در هستي و كل نظام جهاني مطرح است. مسأله اين است كه انسان هم استمرار دارد و هم در اين استمرار اتصال و پيوند دارد، پيوندي با جامعه و پيوندي با كل نظام و با كل هستي. اين تنگ چشمي است كه انسان فقط در محدوده‏ي جامعه و هفتاد سال دنيا مطرح شود، همين طرح غلط و محدود است كه ديدگاه او را در مسأله‏ي حكومت و رهبري محدود و تاريك مي‏سازد. اگر اين ديد محدود و طرح غلط را كنار بگذاريم و انسان را در كل هستي مطرح كنيم، ناچار اين انسان با اين پيوند و ارتباط به حكومتي نياز دارد هماهنگ با نظام هستي و به حاكمي نياز دارد آگاه به اين نظام و به قانوني نياز دارد منبعث از اين نظام و واقعيت. اين چنين حكومت و قانون و حاكمي، مردمي، انساني، واقعي و حقيقي خواهد بود. در اين ديدگاه و با اين بينش وسيع و مترقي است كه طرح امامت شيعه جان مي‏گيرد و مفهوم مي‏شود. در اين بينش، حكومت، امامت است و حاكم، امام و قانون، قانوني هماهنگ با كل اين نظام. در اين ديد حاكم بايد به تمام روابط انسان با هستي آگاه باشد و از تمام نظام باخبر باشد و گذشته از اين آگاهي، بايد از جذبه‏ها و كشش‏ها آزاد باشد كه خلق را به راهي ديگر نكشد و شتر حكومت را بر در خانه‏ي خويش نخواباند.

جمع اين آگاهي و آزادي مي‏شود همان عصمت كه ملاك انتخاب حاكم است و در هنگامي كه معصوم را نپذيرفتند، كار ولي فقيه - آن هم فقيهي كه نشانه‏ها و علايمش را خود معصوم بيان كرده است - اين است كه اين زمينه‏ها را فراهم كند و به معصوم دعوت نمايد و پرچم او را برافرازد و با تربيت مهره‏هاي كارآمد و دگرگون كردن تلقي توده‏ها و تشكيل حكومت ديني، زمينه ساز ظهور آن حضرت و حكومت جهاني و فراگير او باشد.

در هر حال، اين چنين طرحي مي‏شود طرح حكومتي تشيع و اين چنين طرحي با چنين بينش وسيع و مترقي، سزاوار اين همه خون در تاريخ و اين همه شور و حماسه در جامعه‏ي انساني است. ما امامت شيعه و طرح حكومتي تشيع را فقط اين‏گونه مي‏توانيم بفهميم و در اين جايگاه مي‏توانيم لمس كنيم. يك مسأله‏ي مهم اين‏كه اين حاكم را تحميل نمي‏كنند، فقط در دسترس مي‏گذارند. اين تويي كه بايد آن را كشف كني و برداري. تويي كه براي استخراج نفت چراغت و سوخت كارخانه‏ها و ماشين‏هايت اين قدر كوشايي و كشف مي‏كني و بهره برمي‏داري، بايد به خاطر نياز عظيم‏تري كه نياز تو را در هستي تأمين مي‏كنند و تو را و جامعه‏ات را از سطح دام‏پروري بالا مي‏آورد، بكوشي و براي اين كوشش مهره‏هايش را بسازي و افرادش را آماده كني.

خدا براي انساني كه در هستي طرح شده و با كل نظام رابطه دارد، حاكمي انتخاب كرده و در دسترس گذاشته است و او را با ملاك عصمت يعني آگاهي و آزادي همراه ساخته است تا در هر دوره، آن‏ها كه مي‏خواهند به پا خيزند و مهره‏هايش را فراهم سازند.

امامت، طرح آن‏هايي است كه در اين زندان نمانده‏اند و انسان را در جايگاه خودش طرح كرده‏اند و امام جلودار كساني است كه جلوتر از زمان را مي‏خواهند. چون امام براساس واقعيت‏هايي، حكومت و رهبري مي‏كند كه هنوز علوم انساني آن را كشف نكرده‏اند و جلوتر از علم و جلوتر از زمان و آگاهي انسان است؛ چون چنين امامي ضرورت دارد. پس وجود دارد و چنين امامي را تو بايد كشف كني و چنان امامتي را تو بايد زمينه ساز باشي.

با اين بينش، تولد چنين امامي يك ضرورت است، حتي اگر تمامي تاريخ بر آن بشورند و تمامي قدرت‏ها و حكومت‏ها آن را نخواهند حكومت‏هايي كه در چارچوبه‏ي منافع خويش و يا در محدوده‏ي هفتاد سال دنيا حكمران هستند و انسان‏ها را به بيگاري كشيده‏اند و آن‏ها را تا سرحد يك جامعه‏ي دام‏پروري به ابتذال كشانده‏اند و در مداري بسته به چرخ انداخته‏اند.

اين امام ضرورت دارد. پس وجود دارد. پس متولد مي‏شود، در حالي كه تمام قدرت‏ها و چشم‏هاي خليفه‏ي عباسي براي نابود كردنش بيدار نشسته‏اند؛ كه موسي در دامن فرعون بزرگ مي‏شود و در حقيقت، فرعون‏هاي حاكم تاريخ، خود زادگاه موساهاي تاريخ هستند. موساهايي كه حكومت محدود آن‏ها را درهم مي‏شكنند و انسان را در جايگاه خودش در هستي رهبري مي‏كنند تا تمامي رابطه‏هاي انسان، حساب شده و هماهنگ باشد. ما تولد چنين امامي را پيش از آن‏كه از دهان تاريخ و شهادت تاريخ بشنويم، از شهادت همين ضرورت شنيده‏ايم و باور كرده‏ايم كه انسان در اين هستي، پيوند و رابطه دارد و به اين رابطه‏ها آگاهي ندارد. پس رسالتي مي‏خواهد و امامتي؛ رسالتي كه قانون اين رابطه‏ها را بياورد و امامتي كه در هر نسل جلودار آن‏ها و امام زمان‏شان باشد.

كساني كه اين‏گونه اضطرار به ولي را احساس كرده‏اند، مي‏توانند از جان و مال خود در راه اين حق عظيم و پيمان الهي بگذرند و هستي خود را فداي امام كنند و هم‏چون ياران حسين‏عليه السلام جلوي او سرخ و گلي ظاهر شوند؛(18) كه بدون وليّ، زندگي محدود و كور است و با او مرگ، استمرار و حيات جاويد است.(19) اين بينش، آثار زيادي دارد و نه تنها بر انتظار ما از حجت و انتظار ما براي حجت مؤثر است كه بر تربيت و اخلاق و سياست و حقوق و اقتصاد نيز تأثيرگذار است و تربيت و اخلاق ديگري را مي‏طلبد كه در جاي ديگري بايد از آن گفت‏وگو كرد.

پي‏نوشت‏ها:

1) مثل بيشتر كتاب‏هايي كه در مورد حضرت نوشته شده است، از ((غيبت)) نعماني و ((كمال الدين)) صدوق و ((غيبت)) شيخ طوسي گرفته تا بيشتر كتاب‏هاي امروزي هم‏چون ((دادگستر جهان))، ((امامت و مهدويت))، ((سيماي امام مهدي)) و... .

2) تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، دكتر جاسم حسين و تاريخ عصر غيبت، پور سيد آقايي، عاشوري، جباري و حكيم.

3) قيام و انقلاب مهدي(عج)، شهيد مرتضي مطهري.

4) و اعظم خلاف بين الامة خلاف الامامة اذ ما سلّ سيف علي قاعدة دينية مثل ما سلّ علي الامامة في كلّ زمان))، ملل و نحل، ج 1، ص 24.

5) اشاره به آيه‏ي 3 سوره‏ي مائده.

6) و لم يناد بشي‏ءٍ ما نودي بالولاية)) وسائل الشيعة، ج 1، ص 10، ح 10.

7) ر.ك: چشمه در بستر (تحليلي از زمان‏شناسي حضرت زهرا عليها السلام) مسعود پورسيد آقايي، ص 48.

8) فاطر، 15.

9) كافي، كتاب حجت، باب غيبت، روايت 29، الغيبة، نعماني؛ كمال الدين، صدوق (اين دعا در اين سه كتاب مجموعاً به شش طريق روايت شده است).

10) فاطر،15.

11) آل عمران، 101.

12) آن‏ها وسيله‏ي هدايت، بيان، امن، كرامت، نور، فلاح، ذكر، رحمت و بشارت هستند. آن‏ها شهداء، هداة، ولاة امر، خزانه‏ي علم، خلف و امين خدا هستند. آن‏ها امامان، انيس، شفيق، حصن و حافظ هستند. آن‏ها شاهد، مبشر، نذير، فرمان‏فرما، معلم و حامل وحي هستند (اصول كافي، صص 190 - 201).

13) برخي براي اثبات امامت از دلايل ديگري استفاده كرده‏اند. ر.ك: كتاب‏هاي فلسفي و كلامي و متن سخنراني آيت‏اللَّه سبحاني در همين مجله.

14) ر.ك: بنيادهاي علم سياست، عبدالرحمن عالم، صص 239 و 367.

15) و هيئي لنا من امرنا رشدا (كهف، 10)؛ اراد بهم ربهم رشدا (جن، 10).

16) قسط غير از عدل و بالاتر از آن است. عدل در برابر ظلم و قسط در برابر جور است. عدل به معناي مساوات و در شرايط يكسان، مساوي برخورد كردن است و قسط به معناي بهره و نصيب است يعني بهره و نصيب هر كس (پدر، مادر، همسر، دوست و...) را دادن. و اين بالاتر از عدل است. چه بسا كاري عادلانه باشد ولي قسط نباشد.

17) مائده، 3.

18) الذين بذلوا مهجهم دون الحسين‏عليه السلام)). زيارت عاشورا.

19) من مات علي حبّ آل محمد مات شهيداً)). بحارالانوار، ج 65، ص 137.